

«ترجمه کهن لامیه العجم»
(در اوائل قرن هشتم؛ از مترجم ناشناخته)

دکتر مظفر بختیار
استاد دانشگاه تهران

چکیده:

قصیده لامیه العجم، سروده طغرایی شاعر ایرانی عربی سرای، در
اواخر قرن پنجم هجری، از قصیده‌های ممتاز و مشهور و به تعبیر
قدیم از امهات قصاید ادب عربی است.
این ترجمه فارسی از لامیه که در اوایل قرن هشتم انجام گرفته
قدیم‌ترین ترجمه تاکنون شناخته شده از این قصیده بلندآوازه است
و در ضمن نمونه‌ای کمیاب است در نوع خود از ترجمه کامل آثار
محض و ناب ادب عربی به زبان فارسی.
واژه‌های کلیدی: لامیه العجم، طغرایی اصفهانی،
الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم.

مقدمه:

مؤیدالدین حسین طغرایی اصفهانی (۲۰ / ۵۱۰-۴۵۰ ه.ق.) از بزرگ‌ترین سخنوران ایرانی عربی‌گوی است. با آنکه عصر طغرایی، مستعد پرورش و ظهور شاعران بزرگ نبود، به اعتقاد صاحب‌نظران، طغرایی از سخن‌سرایان و شاعران بزرگ در مقایسه با همه ادوار ادب عربی است؛ در نظر سخن‌سنان معاصر عرب نیز همچین است. در چند گونه CD که از نخبه آثار ادبیات عرب ارسال‌های اخیر با هم سلیقگی و همکاری استادان سخن‌شناس از کشورهای گوناگون عربی ترتیب یافته، متن کامل دیوان طغرایی یکی از گزیده‌های اصلی است.

زندگی‌نامه طغرایی را با بررسی لامیه‌العجم و انگیزه سرودن آن و کتابشناسی شرح‌های لامیه و استقبال‌ها و نظیره‌سرای‌هایی که از آن شده چندین سال پیش هنگامی که دانشجوی دوره کارشناسی دانشکده ادبیات بودم، نوشته‌ام و همان وقت در مجله دانشکده ادبیات (سال ۱۲- مرداد ۱۳۴۴ ه.ش، صص ۴۵۲-۳۷۳) و ضمن انتشارات دانشکده به چاپ رسیده است. در سال ۱۳۵۴ ه.ش. / ۱۹۷۳ م ترجمه مبسوط آن با عنوان *حياة الطغرایی* به عربی انتشار یافت و اینک نیز با تجدیدنظر و افزایش منابع و تحقیقات جدید در سوریه در دست چاپ است. مطالب لازم را درباره احوال و آثار طغرایی در این منابع آورده‌ام و تکرار آنها ضرورت ندارد.

اثر مشهور طغرایی که مایه شهرت و بلندآوازی او گشته، قصیده لامیه‌العجم است که از امهات قصائد عربی است و به قول صلاح‌الدین صفدی، سخن‌شناس و ادیب نامدار قرن هشتم هجری لامیه، دارای یکی از

لطیف‌ترین بافت‌ها و استوارترین ساختارهای شعری در ادب عربی است؛ چندان‌که کمترین تصرف و دگرگونی را بر نمی‌تابد. (صفدی، ج ۱، صص ۲۹-۲۷)

بیان شیوا و سخن‌پردازی و معنی‌آراییِ نغز طغرایی در این قصیده، برخی از ابیات لامیه العجم را جزء حکم و امثال سائره عربی و برخی از امثال و داستانزدهای مهجور و متروک عربی را با زبان و در بازسازی و بازسرای طغرایی از حکم و امثال رایج و زبانگرد ادب عربی گردانیده است.

طغرایی در شعر عربی خود به مضامین شعر فارسی توجه داشته است و حتی بعضی از معانی را از شعر فارسی ترجمه کرده است؛ مانند تمثیل پرعقاب، قصه گرگ و روباه و ترجمه منظوم از شعر رودکی. در کتاب الفهرس التمهیدی (ص ۵۱۸) از قصیده‌ای از طغرایی به زبان فارسی، یاد شده که خود شاعر، آن را به عربی شرح کرده است. چندین رساله و کتاب هم در فن کیمیا و علوم غریبه به زبان فارسی و عربی بدو منسوب است و تفصیل مطالب و مشخصات این آثار را در زندگی‌نامه او آورده‌ام (نک: بختیار، ص).

باری، ابیات لامیه العجم از دیرباز در متون ادبیات فارسی و آثار ادبی مسلمانان و سایر زبان‌ها بارها به استشهاد و تضمین آمده است. به سبب همین شهرت و حسن قبول، شرح‌ها بر لامیه نوشته شده و متن آن به فارسی و برخی از زبان‌های دیگر و از جمله زبان‌های فرنگی ترجمه شده است. مشهورترین شرح لامیه با عنوان الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم از صلاح‌الدین صفدی (۷۶۴ ه. ق.)، مؤلف فوات‌الوفیات که تاکنون به چند چاپ رسیده و به هزار صفحه وزیری بر می‌آید، خود از مراجع و مجامع معتبر ادبی و شعری است.

ترجمه‌های فارسی لامیة العجم که پیش از این شناخته شده چندان کهن نیست و البته حق لامیة را بنابر مسائل کلی و عمومی که در ترجمه آثار ادبی و شعری ناب وجود دارد هیچ ترجمه‌ای، هرچند نغز و شیوا و شاعرانه، هیچگاه ادا نمی‌تواند کرد.

ترجمه کهن لامیة العجم نیز از موارد نادر در ترجمه شعر ناب عربی به فارسی است. قدما معمولاً به ترجمه آثار ادبی محض که فهم آن لاجرم در حیطة ادراک خواص اهل ادب و ادبای مستغنی از مراجعه به ترجمه آثار بود نمی‌پرداختند مگر به تفنن یا به صرافت طبع‌آزمایی، آنهم بسیار به ندرت. اهتمام آنان در این‌گونه موارد غالباً نگاشتن شرح، با در پیچیدن در نکات فنی و مباحث لغوی و نحوی بود به شیوه اهل مدرسه به قصد راه‌گشایی برای نوآموختگان و متوسطان مستعد تا برحسب فهم و استعداد خود از رویه‌های مباحث‌الفاظ در گذرند و به لایه‌های معنایی و حس ادبی و ذوقی برسند.

ترجمه قدیم لامیة العجم را دانشجوی ارجمندی به نام آقای جواد بشری، پژوهشگر نسخه جوی و طرفه‌یاب در مجموعه‌ای قدیم از همین دست مطالب یافته بود و عکس آن را برای من آورد.

تصرفات و تأملاتی که در نسخه و در حین کتابت انجام گرفته، نشان می‌دهد که متن از روی یادداشت‌ها و مسوده پراکنده به خط خود مؤلف، تنظیم و کتابت شده و شکل نهانی نگرفته است؛ در مواردی مفردات و لغات بیت در بین سطرها یا در بالای کلمات، جداگانه به فارسی معنی شده و غالباً هم این الفاظ جایگزین به غیر از واژه‌ای است که در متن آمده است. در برخی از عبارات نیز

دو گونه ترجمه پیشنهاد شده. موارد دوگانه نیز درون [] در جایگاه خود در متن ترجمه قرار گرفته و در صورت تعدد با نشانه / از هم جدا شده است ([/]).

روایت عربی لامیه از نسخه ترجمه قدیم به لحاظ قدمت و سندیت آن در بازنویسی و چاپ حفظ شده است. اعراب کلمات، طبق متن مُعرب لامیه العجم است که آن را براساس نسخه‌های دیوان طغرائی و متون معتبر ادبی تصحیح و نشانه‌گذاری نموده‌ام و در مجله دانشکده ادبیات و به نقل از آنجا در کتاب یادنامه ادیب نیشابوری و چند جای دیگر به چاپ رسیده است. (محمدآبادی بادیل، ص ۴۴-۵۳) اختلاف نسخه‌های مؤثر و قابل اعتنا در زیرنویس ثبت شده است.

تعیین قدمت نسخه‌های خطی، منوط به بررسی اصل نسخه است و من فقط عکس نسخه را در دست دارم. اما به قرینه شیوه خط متن و وجود برخی شاخصه‌ها که تشخیص آنها از راه عکس هم برای اهل فن امکان‌پذیر است. قدمت نسخه باید به اوائل قرن هشتم برسد؛ واژگان و سبک و سیاق سخن هم مربوط به همان ادوار اواخر قرن هفتم و حداکثر اوایل قرن هشتم هجری است و فراتر از آن نمی‌رود.

و دَعَا الْعِلْمَ الْقَدِيمَ عَلَى الْكُفْرَانِ وَ التَّمَنُّعِ مِنْهُنَّ بِالْبَلَاةِ
 بر روی دلیل محض العیش تخفصه والعز عند رسم الاثیر الذلل وقرانه ووزیر و...
 فَاذْرَاهَا فِي سُجُورِ الْبَيْدِ جَا فَلَ مَعَارِضَاتٍ مَثَانِي الْجَمِّ بِالْجَدَلِ
 ان العلي حدثنني وهي صادقة فيما تحدثت ان العز في النعل
 لوكان مشرب الماء بلوغ مني لم تبرج الشرب يوما ذارة الجمل
 اهتبت بالخط لونا دنت شمتعا والخط اعني بالجمال في شغل نقر نكر
 لعلة ان يدا فضل ونقصهم بعينه نام عنهم او تنبته لي
 اعلل النفس بالافعال منها فاضيو العيش لولا فتحة الأمل

صفحه‌ای از نسخه ترجمه قدیم لامیه العجم (اوائل قرن هشتم)

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- أصالة الرأى صانتني الخطل و حلية الفضل زانتني لدى العطل ؛
 می گوید: رأی اصیل و اندیشه و فکر جمیل من مرا از خطا و زلل بازداشت]
 و آرایش و پیرایه فضل من [راه صواب به من نمود و مرا زینتی تمام شد تا از
 زمره جاهلان ... (۱) حاصل آمد.

۲- مَجْدَىٰ أُخِيرًا وَّ مَجْدَىٰ أَوْلًا شَرَعٌ وَالشَّمْسُ رَأَدَ الضُّحَىٰ كَالشَّمْسِ فِي الطَّفْلِ؛
می‌گوید: بزرگی من در اول و در آخر، یکسان است (برابر است) چنان‌که
آفتاب در وقت چاشت فراخ و شبانگاه، یکسان است. یعنی مثل آفتاب است.

۳- فِيمَ الْإِقَامَةِ «لِلزُّورَاءِ»^(۲) لَأَسْكُنِي ابْهًا «وَلَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا جَمَلِي»

می‌گوید: چرا می‌باید مرا اقامت کرد در بغداد که نه اهل و قبیله دارم و نه
اسباب و عدت و این مثل است عرب را که چون جایی تعلقش نباشد، گوید:
«لَا نَاقَتِي فِيهَا وَلَا جَمَل»

۴- نَاءٍ عَنِ الْأَهْلِ صِفْرُ الْكَفِّ مُنْفَرِدٌ كَالسَيْفِ عُرَىٰ مَتْنَاهُ عَنِ الْخِلَالِ،

می‌گوید: در بغداد بدین حال ماندم؛ تنها و تهی‌دست، دور از اهل و عیال.

۵- فَلَا صَدِيقَ إِلَيْهِ مُسْتَكِي حَزَنِي وَلَا أَنْسِيسَ إِلَيْهِ مُتَّهِي جَدَلِي

۶- طَالَ أَغْتَرَابِي حَتَّىٰ حَسَنٌ رَاحِلَتِي وَ رَحْلُهَا وَ قَرَىٰ الْعَسَالَةَ الذُّبْلِ.

می‌گوید: غربت من درازا کشید تا حدی که شتران من بنالیدند.

۷- وَضَجَّ مِنْ لَعَبِ نَضْوَىٰ وَ عَجَّ لِمَا يَلْقَىٰ رِكَابِي وَ لَجَّ الرُّكْبُ فِي عَدَلِي

می‌گوید: از طول سفر، شتران من ضعیف شدند و دل من فریاد برآورد و
کاروان ملامت من مبالغه کردند.

۸- أُرِيدُ بَسْطَةَ كَفِّ أَسْتَعِينُ بِهَا عَلَىٰ قَضَاءِ حَقُوقِ اللَّعْلَىٰ قَبْلِي

می‌گوید: از سفرها و مشقت‌ها که می‌کشم بسطت‌دستی می‌خواهم تا حقوق
بزرگی که بر من ثابت است بگزارم.

۹- وَالدهَّرُ يَعْكِسُ أَمَالِي وَ يُقْنَعُنِي مِنَ الْغَنِيمَةِ بَعْدَ الْكَدِّ بِالْقَفْلِ

می‌گوید: من جهد می‌کنم تا بسطت کفی بدست آرم. روزگار برعکس آن کار
می‌کند و مرا از غنیمت به قفل خرسند می‌گرداند.

۱۰- و ذی شَطَاطٍ كَصَدْرِ الرُّمَحِ مُعْتَقِلٍ بِمِثْلِهِ غَيْرِ هَبَابٍ وَلَا وَكِلٍ
می‌گوید: ای بسا کسانی که راست قامت بودند مانند نیزه؛ ترسنده^(۳) نبودند و کار خود با دیگری گذارنده نبودند.

۱۱- حُلُوُ الْفُكَاهَةِ مَرُّ الْجِدِّ، قَدَمُزِجَتْ بِقَسْوَةِ الْقَلْبِ مِنْهُ لِقَاةُ الْغَزَلِ
می‌گوید: آن کس را یاد کردیم که شیرین مزاح بود و تلخ جد دلیری با نرمی، آمیخته داشت.

۱۲- طَرَدْتُ سَرْحَ الْكِرَى عَنْ وَرْدٍ مُقْلَتِهِ وَاللَّيْلُ أَعْرَى سَوَامِ النَّوْمِ بِالْمَقْلِ
می‌گوید: خواب را از دور کردم وقتی که بر چشم‌ها غلبه می‌کرد. این بیت از جمله استعارات لطیف است.

۱۳- وَالرَّكْبُ مِيلٌ عَلَى الْأَكْوَارِ مِنْ طَرْدٍ صَاحٍ وَآخَرَ مِنْ خَمْرِ الْكِرَى تَمَلٍ
می‌گوید: کاروان، بعضی بر سر شتران هشیار بودند و بیدار و بعضی خفته چون مست.

۱۴- فَقُلْتُ أَدْعُوكَ لِلْجُلِّي لِتَنْصُرَنِي وَأَنْتَ تَخَذِلُنِي فِي الْآحَادِثِ الْجَلَلِ
و می‌گوید: ای دوست! من ترا از برای آن می‌خوانم تا در کارهای بزرگ و وقایع مشکل مرا یاری دهی و تو در کارهای کوچک مرا فرو می‌گذاری.

۱۵- تَنَامُ عَنِّي وَعَيْنُ النَّجْمِ سَاهِرَةٌ وَتَسْتَحِيلُ وَصَبَغُ اللَّيْلِ لَمْ يَحُلِ
می‌گوید: خسبی از من؛ یعنی، مرا می‌گذاری و عزم خواب می‌کنی و از پیش من می‌روی و رنگ شب، برقرار؛ یعنی هنوز ستاره بیدار است [و تو می‌خسبی(۴) و رنگ شب برقرار است / و تو می‌گردی].

۱۶- فَهَلْ تُعِينُ عَلَيَّ هَمَمْتُ بِهِ وَالْفَىُّ يُزَجُّ أَحْيَانًا عَنِ الْفَشَلِ

می‌گوید: گفتم بدان دوست که هیچ تواند بودن که بدین قصدی که اندیشیده‌ام یاری دهی که قصد گمراهی اگرچه به‌دست اما از بددلی می‌راند.

۱۷- إني أريدُ طُروقَ الحَيِّ (۵) مِنْ «إِضْمٍ» وَقَدْ حَمَاءُ رُمَاءُ الحَيِّ مِنْ «تُعَلِّ»

می‌گوید: قصد من آن است که سوی قبیله روم که در اضم فرو آمده‌اند و تیراندازان بنی تُعَلِّ، ایشان را نگه می‌دارند.

۱۸- يَحْمُونَ بِالْبَيْضِ وَالسَّلْمِ اللَّدَانِ بِهِ سُودَ أَلْغَدَائِرِ حُمْرِ الحَلِيِّ وَ الحَلَلِ

می‌گوید: در اضم زنان خوب را که گیسوشان سیاه است و جامه‌هاشان سرخ به شمشیر و نیزه‌ها نگاه می‌دارند.

۱۹- فَسَرِبْنَا فِي ذِمَامِ أَلَيْلٍ مُعْتَسِفًا فَفَنَحَا الطَّيِّبِ تَهْدِينَا إِلَى الحَلَلِ

می‌گوید: ای دوست! بیا با ما در تحت شب تا به اضم برویم که اگر راه ندانیم بوی خوب، ما را ره نماید پیش دوست.

۲۰- فَالْحَبُّ حَيْثُ العِدَايِ وَالأَسَدُ رَابِضَةً حَوْلَ الكِنَاسِ لَهَا غَابٌ مِنَ الأَسَلِ

می‌گوید: دوست من آنجاست که دشمنان من‌اند و مردانی همچو شیر که نیزه‌های ایشان به مثابه بیشه است گردِ دوست برآمده‌اند و او را نگاه می‌دارند.

۲۱- نَوْمٌ نَاشِئَةٌ بِالجَزَعِ قَدْ سَقَبَتْ نِصَالُهَا بِمِياهِ العُنْجِ وَ الكَحَلِ

می‌گوید: سوی معشوقه نوبالیده قصد می‌کنم که در جز است و پیکانه‌ها چشم او به آب غنچ و ناز آب داده‌اند.

۲۲- قَدْ زَادَ طِيبَ أَحَادِيثِ الكِرَامِ بِهَا مَا بِالكِرَائِمِ مِنْ جُبْنٍ وَ مِنْ بَخَلِ

یعنی: بددلی و بخل زنان را پسندیده خصلتی است. در سخن مردان در همه اوقات این خصلت‌های زنان است. یعنی همه مردان این می‌گویند و از اوصاف ایشان خبر می‌دهند.

۲۳- تَشْبُُّ^(۶) نَارُالْهُوَى^(۷) مِنْهُنَّ فِي كَبَدٍ حَرَّى وَ نَارُ الْقِرَى مِنْهُمُ عَلَى الْقَلَلِ^(۸)
می‌گوید: دو آتش است در اهل جزع، یکی آتش عشق زنان که در دل‌ها قرار گرفته است و دوم آتش مهمانی مردان که در دامن کوه افروخته می‌شود.

۲۴- يَقْتُلْنَ أَنْصَاءَ حُبِّ لِحْرَاكَ لَهُمْ وَيَنْحَرُونَ كِرَامَ الْخَيْلِ وَالْأَبْلِ؛
می‌گوید: در جزع دو لون قربان می‌کنند یکی زنان که عاشق را می‌کشند و دوم مردان ایشان که برای مهمان شتران و اسبان را می‌کشند.

۲۵- يُشْفَى لَدَيْغِ الْعَوَالِي فِي بُيُوتِهِمْ بِنَهْلَةٍ مِنْ غَدِيرِ الْخَمْرِ وَالْعَسَلِ؛
می‌گوید: مرد زخم خورده چون به لب زنان رسد از آب دهن ایشان شفا یابد.

۲۶- لَعَلَّ إِمَامَةً بِالْجِزْعِ ثَانِيَةً يَدِبُّ مِنْهَا نَسِيمُ الْبُرِّ فِي عَلِيٍّ
می‌گوید: امید می‌دارم که یکبار دیگر در جزع فرو آیم و بوی صحت از مشاهده دوست به مشام من برسد.

۲۷- لَا أُرَى الطَّعْنَةَ النَّجْلَاءَ قَدْ شُفِعَتْ^(۹) بِرَشَقَةٍ مِنْ نِبَالِ الْأَعْيُنِ النَّجْلِ
می‌گوید: اگر زخم خورم از نیزه؛ زخم فراخ و بد آنرا کراهت ندارم چون چشم‌های دوست مرا تیرباران کند.

۲۸- وَلَا أَهَابُ الصَّفَاحِ الْبَيْضِ تُسْعِدُنِي بِاللَّمْحِ مِنْ خَلَلِ الْأَسْتَارِ وَالْكَلِّ
می‌گوید: از شمشیرها نترسم وقتی که دوست سوی من نگاه کند.

۲۹- وَلَا خِلٌ بِغِزْلَانٍ أَغَاذِلُهَا وَكُوْ دَهْنِي أَسْوَدُ الْغَيْلِ بِالْغَيْلِ
می‌گوید: وقتی که [با] آهوبچگان، یعنی شاهدان به بازی مشغول باشم اگر شیر فرا من رسد و به قصد هلاک من ایستد از آن باک ندارم.

۳۰- حُبُّ السَّلَامَةِ يَنْبِي (۱۰) هَمَّ صَاحِبِهِ^(۱۱) عَنِ الْمَعَالِي وَيُغْرِي الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ

از ذکر دوست و اوصاف او و تقریر عشق خویش اعراض کرد و در موعظت و تنبیه آغاز فرمود.

می‌گوید: دوستی سلامت یعنی تندرستی دوست داشتن و تحمل مشقت ناکردن مرد را به کاهلی می‌کشد و چنین است.

۳۱- فَإِنْ جَنَحَتْ إِلَيْهَا فَاتَّخِذْ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلِّمًا فِي الْجَوِّ فَاعْتَزَلِ

می‌گوید: اگر میل سوی حب سلامت کنی از دو چیز یکی می‌باید کردن یا سوراخی به دست آوردن و در قعر زمین رفتن با نردبانی ساختن و به آسمان برآمدن.

۳۲- وَدَعَّ غِمَارَ الْعُلَى لِلْمُقَدِّمِينَ عَلَى رُكُوبِهَا وَافْتَنَعَ مِنْهُمْ بِالْبَلَلِ؛

می‌گوید: بزرگی و بلندی، گرداب‌هاست اگر تو نمی‌توانی در آن گرداب‌ها در آمدن بگذار به کسانی که در آیند و بود که به دست آرند چنانکه لایق بزرگی باشد برآیند و تو از دور فریاد می‌کشی. بالبلل: به اندک‌تری.

۳۳- يَرْضَى الذَّلِيلُ بِخَفْضِ الْعَيْشِ يَخْفِضُهُ وَالْعِزُّ عِنْدَ رَسِيمِ الْاَيْتِقِ الذَّلِيلِ

می‌گوید: مرد خسیس به اندک عیشی که دارد قناعت کند و از سفرها و تحمل اعباء مشقت‌ها تقاعد نماید و نداند که بزرگی در سفرهاست و مشقت کشیدن و الا در خانه بنشین و خیه می‌مال.

۳۴- فَادْرَأْ بِهَا فِي بُحُورِ^(۱۲) الْبَيْدِ جَافِلَةً مُعَارِضَاتٍ مَثَانِي اللَّجْمِ بِالْجُدْلِ

می‌گوید: بازدار از خود آنهمه عذر را و خود را به سفرها انداز و اسبان به جنیبت کش.

۳۵- إِنَّ الْعُلَى حَدَّثَنِي وَهِيَ صَادِقَةٌ فِيمَا تُحَدِّثُ إِنَّ الْعِزَّ فِي النَّقْلِ

می‌گوید: بزرگی و بلندی با من حکایت کرد و در آنچه گفت راستست که یافتن عزت و مرتبت و به‌دست آوردن رفعت در سفر است نه در حَضَر. ۳۶- لَوْ كَانَ (۱۳) فِي شَرَفِ الْمَأْوَى بُلُوغٌ مُنَىءَ لَمْ تَبْرَحِ الشَّمْسُ يَوْمًا دَارًا الْحَمَلِ یعنی حَمَلِ خانۀ آفتابست و شرف او در آنجاست.

می‌گوید: اگر در مقام کردن در یکجای بلندی و بزرگی بودی آفتاب از خانۀ خویش که حمل است به برجی دیگر نقل نکردی. ۳۷- أَهَبْتُ بِالْحِظِّ لَوْنَادَيْتُ مُسْتَمِعًا وَالْحِظُّ عَنِّي بِالْجُهَالِ فِي شُغْلِ می‌گوید: خواندم بخت را و گفتم پیش من باش و بخت از من روی بگردانید و پیش جُهال رفت و به ایشان مشغول شد.

۳۸- لَعَلَّ (۱۴) إِنْ بَدَا فَضْلِي وَنَقَصُهُمْ لِعَيْنِهِ نَامَ عَنْهُمْ أَوْ تَنَبَّ لِي می‌گوید: امید می‌دارم که چون فضل و فضائل من بخت را معلوم شود و نقصان و جهل دیگران او را محقق گردد از ایشان روی بگرداند و پیش من آید.

۳۹- أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَرْقُبُهَا مَا أَضِيقَ الْعَيْشَ لَوْ لَأَفْسَحُهُ الْأَمَلِ می‌گوید: امیدهای فراخ دارم و عیش تنگ. اگر خیال برآمدن آن امیدها نبودی زندگانی بر من وبال بودی از تنگی عیش.

۴۰- لَمْ أَرْضَ الْعَيْشَ وَالْأَيَّامُ مُقْبِلَةٌ فَكَيْفَ أَرْضَى وَ قَدْ وَلَّتْ عَلَيَّ عَجَلِ می‌گوید: پیش از این کی جوان بودم و روزافزون بدین زندگانی خشنود نبودم. این ساعت که پیر شدم و روزگاری که آینده بود بازگشت چگونه راضی شوم؟

۴۱- غَالِي بِنَفْسِي عِرْفَانِي بِقِيمَتِهَا فَصَنَّتْهَا عَنْ رَخِيصِ الْقَدْرِ مُبْتَدَلِ

می گوید: من نفس خود را شناختم و دانستم که نفس من عزیز است. پیش هر کسی نرفتم تا مبتذل نشوم و قیمت نفس خود را گران کردم و از ارزان قدری آن نگاه داشتم.

۴۲- وَ عَادَةُ النَّصْلِ أَنْ يُزْهَى بِجَوْهَرِهِ فَلَيْسَ يَعْمَلُ إِلَّا فِي يَدَيْ بَطَلٍ

می گوید: شمشیر اگرچه گوهردار باشد و قیمتی و گذرنده و برنده اما آثار آن در دست مبارزان پیدا شود؛ چه اگر هزار سال افتاده باشد، ازو اثری پیدا نشود.

۴۳- مَا كُنْتُ أَوْثِرُ أَنْ يَمْتَدَّ بِي زَمَنِي حَتَّى أَرَى دَوْلَةَ الْأَوْغَادِ وَالسُّفْلِ

می گوید: از روزگار این توقع نداشتم که مرا بگذارد تا این زمان که دولت ناکسان بینم.

۴۴- ۱- تَقَدَّمْتَنِي رَجَالٌ كَانُوا شَوْطَهُمْ وَرَاءَ خَطْوِي إِذْ أَمْشِي عَلَى مَهَلٍ

می گوید: روزگار چنین تأثیر کرد که کسانی که کمتر از من بودند و مطمح نظر ایشان به مقام من نمی رسید در این وقت به مرتبت از من درگذشتند و من کمتر از همه شدم.

۴۴- هَذَا جَزَاءُ أَمْرٍ أَقْرَأَهُ دَرَجُوا مِنْ قَبْلِهِ فَتَمَنَّى فُسْحَةَ الْأَجَلِ

۴۵- فَاِنْ عَلَانِي مَنْ دُونِي فَلَا عَجَبٌ لِي أَسْوَةٌ بَانْحِطَاطِ الشَّمْسِ عَنْ زُحَلِ

می گوید: اگر کسانی که زیرتر و کمتر بودند از من درگذشتند و بر بالای مراتب رفتند عجیب نیست، چرا که اقتدا می کنم به آفتاب در این باب که اگرچه از زحل شریف تر است و نور جمله عالمست زیرتر از زحل است.

۴۶- فَاصْبِرْ لَهَا غَيْرَ مُحْتَالٍ وَلَا ضَجْرٍ فِي الْحَوَادِثِ مَا يُغْنِي عَنِ الْحَيْلِ

۴۷- أَعْدَى عَدُوِّكَ أَدْنَى مَنْ وَثِقَتْ بِهِ فَحَاذِرِ النَّاسِ وَاصْحَبْهُمْ عَلَى دَخَلِ

می‌گوید: آن کسی که خاصگی تست و ازو نزدیک‌تر کسی نیست پیش تو از همه دشمنان دشمن‌تر اوست به تو.

۴۸- و إِنَّمَا رَجُلٌ الدُّنْيَا وَ وَاحِدُهَا مَنْ لَا يُعَوَّلُ فِي الدُّنْيَا عَلَى رَجُلٍ

می‌گوید: مرد دنیا و یگانه جهان آن است که بر هیچ آفریده اعتماد نکند و از همه باحذر باشد.

۴۹- وَ حُسْنُ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ مَعْجِزَةٌ فَظَنَّ شَرًّا وَ كُنْ مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ

می‌گوید: گمان نیکو که بر روزگار می‌بری از عجز است. همیشه گمان بد دار و بترس.

۵۰- غَاضُ الْوَفَاءِ وَ فَاضَ الْغَدْرِ وَ أَنْفَرَجَتْ مَسَافَةُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ

می‌گوید: کم شد وفا و بسیار شد خیانت و جفا و میان راستی و راست پیشگی راهی دراز پیدا شد / دور و دراز / اعنی راستی میان خلق نماند.

۵۱- وَ شَانَ صِدْقِكَ عِنْدَ النَّاسِ كَذِبُهُمْ وَ هَلْ يُطَابِقُ مُعْوجٌ بِمُعْتَدِلٍ

می‌گوید: راستی‌های ترا دروغ مردمان به باد دهد و زشت کند و هرگز راست با کثر برابر کی باشد؟

۵۲- يَا وَ ارِدَا سُورَ عَيْشٍ كُلُّهُ كَدْرٌ أَنْفَقْتَ صَفُوكَ فِي أَيَّامِكَ الْأُولِ

می‌گوید: آنچه عمر صافی بود، در زمان اول صرف کردی. در این وقت و دارد عیشی شدی که بازمانده است و تیره شد.

۵۳- أَنْ كَانَ يَنْجَعُ شَيْءٌ فِي ثَبَاتِهِمْ عَلَى الْعُهُودِ «فَسَبَقَ السَّيْفُ لِلْعَدَلِ»

می‌گوید: این مردمان را ثبات نیست در عهد که اگر چیزی باشد که ایشان را برو ثبات عهد بدارد این مثل باشد که «فَسَبَقَ السَّيْفُ لِلْعَدَلِ» و اصل این مثل، آن بوده است که یکی شمشیر بزد یکی را و بکشت و مردمان درآمدند و او را

ملامت کردند گفت: «سبق السیف للعدل» یعنی شمشیر بر ملامت شما سبق برد. اعنی که ... شما سود ندارد ... و ان^(۱۵).

۵۴. فِيمَ اعْتِرَاضِكَ^(۱۶) لُجَّ الْبَحْرِ تَرْكِبُهُ وَ أَنْتَ يَكْفِيكَ مِنْهُ مَصَّةُ الْوَشَلِ

می گوید: ترا از دریای حرص یک مکیدن بس است. یعنی قدری آب ترا کفایت کند؛ پس قصد در میان دریا چرا می کنی؟

مُلْكُ^(۱۷) الْفَنَاعَةِ لَا يُخْشَى عَلَيْهِ وَلَا يُجْتَاغُ فِيهِ إِلَى الْأَنْصَارِ وَالْخَوَلِ

می گوید: مُلْكُ ملکِ قناعت است که در محافظت آن به هیچ یار و معینی محتاج نباشد.

۵۵. تَرَجُّو الْبَقَاءَ بَدَارٍ لِأَثْبَاتِ لَهَا فَهَلْ سَمِعْتَ بِظُلِّ غَيْرِ مُنْتَقِلِ

می گوید: این جهان را دوام و بقاء و ثبات نیست و تو در او امید بقا می داری و همچنان است که از سایه ابر ثبات می خواهی؛ اعنی، ...

۵۶. وَ يَا آمِينًا^(۱۸) عَلَى الْأَسْرَارِ مُطْلِعًا أَصْمُتُ فِي الصَّمْتِ مَنجَاةً مِنَ الزَّلْلِ

می گوید: حرص بر آن مبذول داشته ای که اسرار الهی را دریابی، باری خاموش باش که در خاموشی، خلاصی است از خطا و زلل.

۵۷. قَدْ رَشَّحُوكَ لِأَمْرِ لَوْ فَطِنْتَ بِهِ فَارْبَابُ نَفْسِكَ أَنْ تَرَعَى مَعَ الْهَمَلِ^(۱۹)

می گوید: ترا برای امر آخرت پرورده اند تا سعادت اخروی حاصل کنی. از میان این چهارپایان بیرون شو و نفس خود را تزکیت کن و در کسب سعادت بشتاب تا از جمله این چهارپایان مُسَيَّب نباشی. الْهَمَلُ: چهارپایان مسیب.

«نُجِرْتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ»

منابع

۱. بختیار، مظفر، «زندگانی استاد مؤیدالدین طغرایی اصفهانی»؛ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۲ (مرداد ۱۳۴۴)، صص ۴۵۲ - ۴۷۳.
۲. بختیار، مظفر، حیاة الطغرایی (به زبان عربی)، انتشارات سازمان اوقاف، تهران
۳. الصفدی، صلاح‌الدین خلیل، الغیث‌المسجم فی شرح لامیة العجم، به اهتمام احمد محمودالسعران، ۲ جلد، اسکندریه، ۱۲۹۰ ه.ق.
- ۴- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل، الغیث‌المسجم فی شرح لامیة العجم، ۲ جلدی، دارکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۷۵ م.
- ۵- محمدآبادی، باویل، «ترجمه منظوم لامیة العجم» در کتاب یادنامه ادیب نیشابوری، به‌اهتمام دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، دانشگاه مکیل کانادا، تهران، ۱۳۶۵ ه.ق.

6- Chao Zhugua, Chufan Shi, translated by F.Hirth – W.W. Rockhill, St. Petersburg, 1911, p. 110

یادداشت

۱. کلمه‌ای در عکسبرداری محو و ناخوانا شده.
۲. در فرهنگنامه‌ها و منابع جغرافیایی قدیم و به پیروی از آنها در الغیث‌المسجم و شرح‌های قدیم و جدید لامیة العجم «الزوراء» به معنی کج قبله و لقب توصیفی یا منبوز شهر بغداد معنی شده است. توجیهی است همانند بسیاری از وجه تسمیه‌ها و وجه اشتقاق‌های عامیانه. نام کوفه و نواحی آنجا در سریانی Aquata (لازوراء) به معنی کج که در متون قدیم چینی هم به همین صورت و معنی و با تلفظی شبیه به الزوراء آمده است و پس از آبادانی و گسترش بغداد عنوان شهر کج به بغداد تسری و اطلاق یافته است.

Chao Zbugua Chufan-shi, traus, F, Hirth-W.Rockhill / St, Petersburg, نک: 1911, p. 110

۳. نویسنده هم خوانده می‌شود.
۴. اصل: خوسبی
۵. در متن «جرع» آ و در حاشیه «الحی» نسخه بدل که روایت مشهورتر است با توجه به مضمون ترجمه

- در متن قرار گرفت.
۶. تَشْبُّبُ روایت یگانه و نادر است از شَبُّبُ و شُبُوبُ به معنی برافروختن و برافروخته شدن آتش (در هر دو معنی لازم و متعدی). روایت مشهور و مأنوس «بَيْتُ» است.
۷. همچنان است «الْوَعَى» بجای «الهُوى» که معنی سازگار و متناسبی ندارد.
۸. در اصل «قَبَلَى» در متن و «قُلَلِ» به شکل نسخه بدل صحه دار (صح) در حاشیه.
۹. در متن: «سَقَبْتُ» با توضیح «أَب داده شد» بین سطر و «شَفَعْتُ» با توضیح «جفت کرده شد به سمت آن طعنه» به شکل نسخه بدل صحه دار (صح) در حاشیه.
۱۰. متن «یغنی»؛ «یثنی» نسخه بدل صحه دار (صح) در حاشیه.
۱۱. صاحب‌ها: نسخه بدل.
۱۲. نسخه بدل صحه دار: نحور: سینه‌ها
۱۳. نسخه بدل: أَنْ.
۱۴. نسخه بدل: نَعْلَهُم.
۱۵. چند کلمه از کناره صفحه افتاده است.
۱۶. روایت مشهور و وجه فاخر کلام در این مقام «افتحام» است به جای «اعتراض».
۱۷. در متن: کنز، نسخه بدل حاشیه: مُلک با توجه به سیاق ادبی کلمه و مضمون.
۱۸. نسخه بدل متن: حریصاً؛ وجه مشهور «خبیراً» است.
۱۹. متن: الحَمَل. باتوجه به ترجمه درست بیت و دادن معنی الهمَل به‌طور جداگانه در حاشیه اشتباه ناشی از غفلت و لغزش قلم است.